
کلنل پسیان و ناسیونالیسم انقلابی در ایران

نویسنده
استفانی کرونین

مترجم
عبدالله کوثری



نقد و مباحث
تهران
۱۳۹۴

یا سیاست از
دکتر سهراب یزدانی

کُتلِ پسیان
و ناسیونالیسم انقلابی در ایران

نویسنده
مترجم

استغاثی کروین
عبدالله کوثری

چاپ اول
فبرار

بهار ۱۳۹۲
۱۵۰۰ نسخه

مدیر هنری
حرف نگار
لیتوگرافی
چاپ متن و جلد
صحافی

حسن سجادی
نادیا وحدانی
امین گرافیک
مشاور
سبذار

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۰۲۰-۲

همه ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



تهران، خیابان انقلاب، رویه روی سینما شهید، شماره ی ۱۱۷۶، واحد ۳
تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵ ۱۸۸۰
www.nashremahi.com

سرشناسه:	کوثری، عبدالله، ۱۳۲۵ -
عنوان و پدیدآور:	کلل پسیان و ناسیونالیسم انقلاب در ایران؛ گردآوری و ترجمه‌ی عبدالله کوثری.
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری:	۱۴۴ ص.
شابک:	ISBN 978-964-209-020-4
یادداشت:	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیا.
یادداشت:	بخشی از کتاب حاضر ترجمه‌ی مقاله‌ی زیر به قلم استفانی کرونین است:
	<i>An Experiment in Revolutionary Nationalism...</i>
موضوع:	پسیان، محمدتقی، ۱۳۰۹-۱۳۴۰ ه. ق.
موضوع:	ملی‌گرایی - ایران.
موضوع:	ایران - تاریخ - فاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ه. ق. - جنبش‌ها و قیام‌ها.
شناسه‌ی افزوده:	کرونین، استفانی
رده‌بندی کنگره:	DSR ۱۴۶۵ / ک ۹ ک ۸ ۱۳۹۲
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵ / ۰۷۵۲۰۴۵
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:	۳۴۰۰۴۵۹

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

به قلم عبدالله کوثری

۷

ناسیونالیسم انقلابی در عمل
قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در مشهد

فروردین - مهر ۱۳۰۰

به قلم استفانی کرونین

ترجمه‌ی عبدالله کوثری

۱۳

رساله‌ی دفاعیه

شرح حال کلنل به قلم خودش

۸۷

نشان صلیب آهن به مازور محمدتقی‌خان

مجله‌ی کاوه

۱۰۱

ژاندارمری ایران

به قلم محمدتقی‌خان پسیان

۱۰۳

تلاش برای کشاندن خراسان به سوی شوروی

در سال ۱۲۹۹

به قلم ولادیمیر لئانیدوویچ گنیس

ترجمه‌ی آبتین گلکار

۱۰۷

نمایه

۱۳۵

پیش‌گفتار

به قلم عبدالله کوثری

روزی از روزهای پاییز سال ۱۳۴۱ بود که برادرم حمید وقت غروب به اتاق مشترکمان آمد و با سرافرازی تمام کتابی را روی میز گذاشت و گفت: «عبدالله، بین چی گیر آوردم.» نگاهی به کتاب انداختم. قطع رقعی داشت با جلد ضخیم سرمه‌ای‌رنگ که معلوم بود جلد اصلی نیست و کار صحاف است. نه عنوانی، نه نام نویسنده و ناشر. پس بازش کردم: انقلاب بی‌رنگ یا قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان، نوشته‌ی سید علی آذری.

فریادی از شگفتی و شادی.

من و حمید شاید نام کلنل محمدتقی‌خان را جسته‌گریخته شنیده بودیم و در کتاب‌های مربوط به جنبش مشروطه و رویدادهای بعد از فتح تهران چیزی درباره‌ی او خوانده بودیم، اما نخستین بار بود که کتابی مستقل درباره‌ی قیام کلنل به دستمان می‌رسید. حمید آن کتاب را از کتابخانه‌ی عموی دوستی وام گرفته بود. کتاب آذری برای نوجوان شانزده‌ساله‌ای که من بودم به‌راستی موهبتی بود. در آن ایام دو کتاب گرانقدر احمد کسروی، تاریخ مشروطه و تاریخ هجده‌ساله‌ی آذربایجان، را خوانده بودم و هنوز حماسه‌ی مقاومت تبریز و دلیری‌ها و جانبازی‌های ستارخان و حسین‌خان باغبان و دیگران همچون سمفونی شکوهمندی در ذهنم طنین‌انداز بود. بدیهی است در چنان احوالی آشنایی با چهره‌ی مردی چون کلنل، آن هم در کتابی که بیش از هر چیز در پی برانگیختن عواطف و هیجانات خواننده است، و افزون بر آن خواندن شعرها و ترانه‌های عارف،

حاصلش چیزی جز شیفتگی نمی بود. یادم هست که در طول چند ماه کتاب را چند بار خواندم و نیز به یاد دارم که گاه در خلوت خود می نشستم و به عکس کلنل که با آن قامت رشید و نگاه ژرف نگر کنار چنار کهنسالی ایستاده بود چشم می دوختم و گاه نیز به آن سر بریده با چشمان بی نگاه اما سخنگو و بسیار سخنگو خیره می شدم و به مردی فکر می کردم که از یک سو در نظامیگری چنان لیاقتی از خود نشان می دهد که در سن سی سالگی به درجه ی کلنل (سرهنگ تمام) می رسد و از سوی دیگر زبان های خارجی و نواختن پیانو را می آموزد و اشعار لامارتین و تاگور را ترجمه می کند و نامه هایش را با شعر متنبی و فردوسی و دیگر شاعران آرایه می بندد.

باری، چنین بود که سیمای کلنل محمدتقی خان، جدا از واقعیت یا اهمیت جنبشی که رهبری کرد، همچون نماد میهن دوستی و شهادت و معصومیتی سیاه و سفید در جان من جایگیر شد و هنوز نیز در چشم من از چهره های محبوب تاریخ معاصر این سرزمین است.

تا آن جا که می دانم، در سال های دهه ی ۱۳۴۰ کتاب آذری یگانه مأخذ در مورد قیام کلنل بود اما این کتاب که اول بار در سال ۱۳۲۹ منتشر شد، کتاب جامعی نیست و با آن حجم عظیمی که در چاپ های بعد پیدا کرد حتی لُفَرَح کاملی از رویدادهای شش ماه قیام کلنل بیان نمی کند و اصولاً، چنان که اشاره کردم، بیش از هر چیز برای برانگیختن عواطف و جلب همدردی خواننده نوشته شده.

در سال ۱۳۵۲ نشر سحر جزوه ی مختصری را که جمعی از دوستان و هواداران کلنل در سال ۱۳۰۶ در برلین منتشر کرده بودند تجدید چاپ کرد. در سال های بعد از انقلاب، چند کتاب محتوی اسناد معتبر و شرح کاملی از رویدادهای دوران قیام منتشر شد که تصویری جامع تر و واقعی تر از کل ماجرا و اهمیت تاریخی و سیاسی آن در اختیار ما نهاد. مشخصات این کتاب ها را در یادداشت های خانم کرونین، شماره ی ۳، خواهید یافت. چنان که خواهید دید، تاریخ انتشار این کتاب ها به دو تا سه دهه ی قبل برمی گردد و احتمال این که نسل جوان امروز این کتاب ها را بشناسد و به آن ها دسترسی داشته باشد زیاد نیست. شاهی بر این گفته این که در چند سال اخیر در گفت و گو با جوانان کتابخوان مشهد دریافتیم که بیش ترشان حتی نام کلنل محمدتقی خان را نشنیده اند، حال آن که

اینان بی‌گمان یک بار هم که شده به آرامگاه نادر سر زده‌اند و مزار کلنل را در گوشه‌ای از باغ نادری دیده‌اند.

از این روی بود که وقتی نشر ماهی ترجمه‌ی مقاله‌ی بلند خانم استفانی کرونین را به من پیشنهاد کرد، با اشتیاق پذیرفتم. انگیزه‌ی من برای ترجمه‌ی این مقاله نخست علاقه و احترام به شخص کلنل بود و دیگر این که نوشته‌ی خانم کرونین، با حجم اندکی که دارد، از همه‌ی منابع موجود درباره‌ی قیام کلنل سود جسته و، دور از داورهای یک‌سویه، شرحی دقیق از شخصیت خود کلنل و ویژگی‌های قیام او و اهمیت این رویداد در تاریخ معاصر و در کل حرکت ناسیونالیسم ایرانی به دست داده است. به منظور تکمیل این مقاله، دوستان من در نشر ماهی پیشنهاد کردند چند سند معتبر نیز در این کتاب بگنجانیم، از جمله رساله‌ی دفاعیه به قلم خود کلنل و نیز مقاله‌ای که درباره‌ی ژاندارمری ایران برای مجله‌ی کاوه نوشته است. همچنین مقاله‌ای درباره‌ی تلاش‌های دولت شوروی برای اخلاص در خراسان و کشتادن این ایالت به دامان خود، به قلم ولادیمیر لئانیدوویچ گنیس. این مقاله برای آشنایی با اوضاع خراسان پیش از ورود کلنل به این ایالت سودمند است و در عین حال ماهیت نیروهای مسلحی را نشان می‌دهد که بعد از به قدرت رسیدن کلنل و رژیم ژاندارم در خراسان به مخالفت با او برخاستند و در نهایت هم به تشویق و تحریک نخست‌وزیر مملکت، یعنی قوام‌السلطنه، در جنوب و شمال ایالت به غارت و ترکانازی روی آوردند و عرصه را بر او تنگ کردند و سرانجام سردار جوان را کشتند و سر از تنش جدا کردند. از مترجم ارجمند، آبتین گلکار، که این مقاله را از زبان روسی ترجمه کرد و نیز از پژوهشگر فرزانه، کاوه بیات، که مقاله را خواند و برخی اصلاحات و توضیحات سودمند بر آن افزود تشکر می‌کنم.

امید من این است که نسل جوان امروز با خواندن این کتاب با رویدادی مهم در تاریخ صد سال اخیر و نیز با سیمای نجیب و دوست‌داشتنی یکی از پاکبازترین دوستداران و وطنمان آشنا شود.

از خواننده اجازه می‌خواهم این مقدمه را با شعری که در سال ۱۳۴۲ به یاد کلنل و در توصیف صحنه‌ی شهادت او سروده‌ام به پایان ببرم. این شعر، هرچه هست، کلام از دل برآمده‌ی نوجوانی هفده ساله است در سوگ و ستایش مردی که ایران را عاشقانه دوست می‌داشت و همچون بسیاری از دوستداران این وطن قدرناشناخته ماند و جوان کشته شد.

در تیرگی و ظلمت شب ماه خفته است
روی از زمین به عشوه‌ی دیرین نهفته است
افتاده سایه‌های غم‌آلود و پر ز درد
بر دره‌ی کبود و بر تپه‌های زرد
بر دشت‌های سرد.

دود است و آتش است به بالا و پست‌ها
خون است و ناله است و گره کرده دست‌ها
هر دم صفیر و ناله‌ی تیری رسد به گوش
هر دم فتد ز پای دلیری ولی خموش
افتاده از خروش.

او بر فراز تپه و دشمن به زیر پای
هر دم فتد یکی ز دلیران او ز پای
دشمن فزون و یار وفادار او کم است
پایان این ستیز خدایا چه مبهم است
شادی است یا غم است؟

در دیده‌اش ز دود سیاه خون دویده است
فریادها به ماتم یاران کشیده است
پیچد به زیر گنبد گیتی صدای او
لرزد به خویش خصم ز بانگ رسای او
گوید صدای او:

ماند به صدر صفحه‌ی تاریخ نام ما
جام حقیقت است رفیقان به کام ما
در کوی عشق بیم ز جان غیر ننگ نیست
جان را به راه هستی جانان در ننگ نیست
پروای جنگ نیست.

ما روی جز به مادر مین غمی کنیم
 پروای از فزونی دشمن غمی کنیم
 مردیم و پیش خصم کمر خم نکرده‌ایم
 پروای توپ و «جیش معظم» نکرده‌ایم
 سر خم نکرده‌ایم.

همچون خدای جنگ به سنگر نشسته است
 مردانه پشت دشمن غافل شکسته است
 او را دگر به غیر تنی چند یار نیست
 و اندر سرش هوای گریز و فرار نیست
 مرگ است و عار نیست.

اکنون ز پای جمله یاران فتاده‌اند
 بر تپه آن گروه دلیران غانده‌اند
 تنها هم اوست مانده به جای و به پای خویش
 دارد نظاره گاه به پیش و قفای خویش
 ببند فنای خویش.

خاموش و سرد و بیهده گشته سلاح‌ها
 برمی‌کشد به حسرت آن‌ها چه آه‌ها
 دشمن ز راه می‌رسد اکنون شتابناک
 آید گلوله‌ای ز قفا و آن جوان پاک
 غلتد به روی خاک.

کم‌کم سپاه روز به شب چیره می‌شود
 چشمش بر این صحیفه‌ی خون خیره می‌شود
 خون است و خامشی است به دشت و به کوهسار
 وز داس شوم مرگ به هر گوشه و کنار
 مانده‌ست یادگار.

آنجا به روی تپه‌ی خونین و سهمناک
 افتاده است مرد دلیری به روی خاک
 در سینه‌اش هنوز دلی مهرپرور است
 در خون او سیاهی فردا مصور است
 خاموش و بی‌سراسر است.

شنبه، ۲۳ آذر ۱۳۴۲

www.ketab.ir